

۱۳۵۴ ش: تصحیح الدلائل البرهانية فی تصحیح الحضرة الغرابة تألیف علامه جمال الدین ابی منصور حسن به مطهر حلی، ۴۸ ص. در تعلیقات الغارات چاپ شده است. (تعلیقه ۵۸).

۱۳۵۸ ش: تصحیح نقض تألیف عبدالجلیل قزوینی رازی [کتاب حاضر] با مقابله و تصحیح و تعلیقات مجدد - ۷۲۰ ص + مقدمه، از انتشارات انجمن آثار ملی.

۱۳۵۸ ش: تألیف تعلیقات نقض در ۲ جلد [کتاب حاضر] بالغ بر ۱۵۰۰ صفحه، از انتشارات انجمن آثار ملی.

مجموع آنچه یاد شد ۷۳ جلد کتاب و رساله است. جز اینها، آن استاد فقید کتاب‌های دیگری تألیف و یا تصحیح نموده و برخی از آنها را به چاپ رسانده، ولی بعض دیگر هنوز بطبع نرسیده و به صورت خطی باقی است که اهم آنها را در اینجا یاد میکنم:

۱- کشف الکربة فی شرح دعاء الندبة این کتاب نتیجه ۶۰ سال کار آن فقید است او به دعای ندبه عشق فراوانی داشت و از آغاز جوانی، خود به آن دعا اهتمام می نمود. و از چندین نفر استادان خود خواسته بود آن را شرح نمایند. که ایشان نیز خواسته او را اجابت نمودند و یکی از آنان آن را در ارجوزهای منظوم ساخت. آن شروع در کتابخانه او موجود است و در ذریعه شیخ آقا بزرگ طهرانی معرفی شده است. خود آن فقید چون آن شروع را کافی و شافی نیافت از همان دوره جوانی به شرح دعای ندبه اهتمام ورزید و تا آخر عمر به آن مشغول بود. خصوصاً در اواخر عمر چند سالی مستقیماً به آن پرداخت، ولی از آنجا که آن مرحوم وسواس عجیبی داشت که مطلبی را فرو گذار نکند موفق نشد تألیف آن را خود بپایان برد و به چاپ رساند. اما تقریباً همه مشکلات آن را حل نموده و کارهای آن را انجام داده است. و ما امیدواریم در آینده نزدیکی به آن بپردازیم و آن را به چاپ رسانیم.

۲- شرح بر الاصول الاصلیة فیض کاشانی. شرحی است مفصل بر آن کتاب که آن مرحوم در جوانی نوشته و یکی دو بار در این اواخر مصمم به چاپ آن گشت، ولی این کار هم به مرحله عمل در نیامد.

۳- برگ سبز. جنگ نظم و نثر است. شروع تألیف آن ۱۰ مرداد ۱۳۳۹ ش.

۴- ایمان و رجعت (در ۴ جلد) موضوع آن اثبات رجعت است.

۵- تشریح الزلازل بأحادیث الافاضل.

۶- عشق و محبت.

۷- ترجمه وسیلة القرابة فی شرح الندبة.

پانوش:

\* این مقاله برگرفته از مقدمه کتاب نقد علی‌محدث، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸

۱- در مدارس قدیم ادبیات فارسی را خوب تعلیم میدادند. و از پدرم کتابهایی چون گلستان سعدی و صد کلمه رشید وطواط (مطلوب کل طالب) و تاریخ معجم و کلیله و دره نادره را شنیدم که می گفت آنها را می خواندیم و تدریس میکردیم و خود او بسیاری از قسمتهای این متون را حفظ بود.

آقای دکتر وحید آخرت دوست که برپایی این همایش را بر سایر امور زندگی خود مقدم داشتند و با تمام نیرو چندین ماه است که مشغول تدارک این بزرگداشت می باشند، صمیمانه متشکرم. از سرکار خانم دکتر فاطمه مدرس دانشیار محترم و دانشمند دانشکده ادبیات دانشگاه ارومیه هم که از همان روزهای اول تشکیل این سمینار با کمک‌های فکری و علمی خود همراهی نموده‌اند، ممنونم.

از همشهریان عزیزم، مردم شریف ارومیه که تاکنون چهره‌های علمی افتخارآمیزی را پرورانده و به جامعه بشری تحویل داده و آوازه مهمان‌نوازی و خونگرمی و صفایشان معروف است و هم اکنون میزبان میهمانان این مراسم هستند، متشکرم.

راجع به کارهای علمی پدرم، دانشمندان محترم سخنان مبسوطی فرموده و خواهند فرمود و عزیزانی هم مقاله فرستاده‌اند که امیدوارم با لطفی که مسئولین محترم برگزارکننده این مجلس دارند، چاپ شود. بنده خودم را به هیچوجه لایق نمی دانم تا در این زمینه صحبت کنم اما اجازه می خواهم تا مختصری راجع به خصوصیات خلقی آن مرحوم به عرض برسانم. چه اهل بیت ادری بما فی البیت.

پدرم پیشانی اکثر کتاب‌هایی را که تصحیح و چاپ کرد با این فرموده گهربار مولای متقیان و امیرمؤمنان حضرت علی بن ابیطالب - علیه السلام - زینت بخشید که: «یا کمیل! مات خزان المال و هم احياء و العلماء باقون مابقی الدهر اعیانهم مقوده و آثارهم فی القلوب موجودة» ای کمیل! ثروت اندوزان و مال پرستان در حالی که زنده‌اند در حکم مردگانند، اما علماء تا زمانی که دنیا باقی است، زنده‌اند. کالبدهای آنان از بین رفته، اما آثارشان در قلب‌ها باقی مانده است.

بارزترین خصوصیت پدرم عشق و علاقه قلبی و بی‌ریا و شدیدش به دین اسلام و مذهب تشیع بود. روزی نبود که ایشان مطلبی از تاریخ اسلام برایمان نگوید و هیچ وعده غذایی در خانه ما خورده نمی شد، مگر این که ایشان از ائمه اطهار - علیه السلام - ذکری نکنند. صدها بار دین به دنیا فروشی شریح قاضی را به ما گفت. هر ساله در فاصله عاشورا تا اربعین - یعنی در هر روز این چهل روز - زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام و با چشمان گریان در حالی که آرام آرام راه می رفت می خواند. به دعای ندبه عشق عجیبی داشت و این عشق را در کتابی که تحت نام کشف الکربة فی شرح دعاء الندبة نوشته نمایان کرده، افسوس که ثمره شصت سال عشق او هنوز به صورت خطی است و شرایط چاپ آن فراهم نشده. فراموش نمی کنم که در آن سال‌های مذهب‌زدایی، ایشان کتاب‌های الايضاح و الغارات را با تمام محظوراتی که برایشان داشت به امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه - تقدیم کرد. نه تنها در این دو کتاب بلکه در تمام نوشته‌هایش اراداتش به خاندان پاک پیامبر هویدا است. در نصیحت نامه‌ای نیز به فرزندانش یادآوری می کند که در سخت ترین شرایط زندگی و هنگامی که تمام درها را به روی خود بسته ببینند به آخرین حجت خدا، حضرت ولی عصر - ارواحنا فداء -

## خصوصیات

## خلقی

## پدرم



● میرهاشم محدث

(قرائت شده در همایش بزرگداشت زنده‌یاد دکتر

سیدجلال‌الدین محدث ارموی) ارومیه مرداد ماه ۱۳۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم

«یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم

درجات والله بما تعملون خبير»

دولت جاوید یافت هرکه نکونام زیست

کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

از جامعه روحانی و دانشگاهی، بانوان محترم و سروران عزیزی که با سخنرانی یا تشریف‌فرمایی یا ارسال مقاله به این مجلس، باعث شادی روح پدرم استاد فقید دکتر سیدجلال‌الدین محدث ارموی شده‌اند، سپاسگزارم.

از دانشمندان بزرگواری که وجود مبارکشان مایه مباهات ایران و ایرانی است و با گرفتاری‌ها و اشتغالات فراوانشان دعوت هیأت محترم علمی این همایش را پذیرفتند و با رنجه فرمودن قدم‌هایشان ما را سربلند ساختند کمال امتنان را دارم.

از مدیریت کل محترم اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استان آذربایجان غربی حضرت آیت‌الله سپهری که با جدیت و علاقه باعث برپایی این مجلس باشکوه شدند، همچنین از دوست جوان عزیزم جناب

پناه ببرند.

بسیار روشن و منطقی بود. هیچگاه اسلام را از دریچهٔ تحجر و تنگ‌نظری و خشونت ندید، بلکه سعهٔ صدر و گذشت و بزرگواری را سرلوحهٔ زندگی خود داشت.

اهل تظاهر نبود و تا آخر عمر نخواست که دانش خود را به رخ دیگران بکشد. در رفتار اجتماعی بسیار متواضع و فروتن بود.

به کتاب عشق می‌ورزید و تحقیر کتاب را بر نمی‌تافت، فقط در زمانی به نهایت عصبانیت می‌رسید که ناخواسته کتابی از دست ما به زمین می‌افتاد. کتابخانهٔ نفیس و ارزنده‌ای که از مرحوم محدث بجا مانده دلیلی بر این مدعاست. علامهٔ فقیه شیخ آقابزرگ طهرانی در مواضع فراوانی از الذریعة و طبقات اعلام الشیعة به اهمیت این کتابخانه اشاره کرده و استاد عزیز دکتر عباس کی‌مش نیز در مقالهٔ مفید خود در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران این مطلب را مرقوم فرموده‌اند. مسلم است که چنین کتابخانه‌ای احتیاج به گردگیری و رسیدگی دارد. پدرم سالی یکی دو بار ما را می‌خواست و به بهانهٔ گم کردن کتابی ما را به تفحص برای یافتن آن کتاب فرضی به کتابخانه می‌فرستاد. طول کتاب و رنگ جلد و قطر عطف آن رانیز به ما می‌گفت. در حینی که مشغول گشتن بودیم می‌فرمودند بچه‌ها! حالا که دارید زحمت می‌کشید کتاب‌ها را هم پاک کنید! وقتی که کار تمیز کردن کتابها تمام می‌شد - که دو سه روزی وقت ما را می‌گرفت - ناگهان می‌گفتند پیدا شد! و ما تا نوبت گردگیری بعدی راحت می‌شدیم.

با این که لاغر بود، اما روحیه‌ای قوی و جسمی سالم داشت. با وجودی که ۲۸ سال با یک کلیه زندگی می‌کرد، اما یاد ندارم که او را یکبار در بستر بیماری دیده باشم. حق گو و صریح بود. هیچگاه حقی را ناحق و ناحقی را حق نکرد.

عاشق کارش بود. اکثراً تا پاسی از شب گذشته مشغول تصحیح و تعلیق کتاب‌هایی بود که می‌خواست چاپ کند. مادرم که برای ادای نماز صبح برمی‌خواست بارها او را بیدار و مشغول تحقیق می‌دید. اگر بتوانیم شرایط زندگی آن روزها را در نظر بیاوریم میزان فداکاری و خدمت علمای گذشته را که پدرم نیز یکی از آنان بود در راه چاپ آثارشان بهتر می‌فهمیم. تا سال ۱۳۳۱ منزل ما در تهران از نیروی برقی بی‌نصیب بود و پدرم با کمک نور لامپا موفق به انجام این خدمات شد. اهل زد و بند و باندهازی نبود.

به زادگاه خود ارومیه افتخار می‌کرد و همه جا دنبال نام فامیلی انتساب ارموی را یاد می‌کرد تا جایی که

اکثراً ایشان را با لقب «علامهٔ ارموی» می‌شناختند.

در زیبا چاپ کردن کتاب‌هایش اصرار داشت و در پاورقی زدن و تعلیق نوشتن بر مطالب کتاب‌هایی که تصحیح می‌کرد افراط می‌ورزید و می‌خواست تا آنجا که ممکن است کار بر خواننده آسان‌تر باشد. انصافاً هم چنین بود. تعلیقاتی که ایشان بر کتاب‌هایشان افزوده‌اند که گاه چند برابر متن خود کتاب‌ها است استفاده‌کننده را از مراجعه به کتب دیگر بی‌نیاز می‌کند.

در غذا خوردن امساک داشت. حریص و ولوع نبود. بیشتر ناهارها را تا اواخر عمرش چون مجبور بود به خاطر سرکشی به کتابهایش در چاپخانه‌ها باشد به نان و ماست قناعت می‌کرد.

در قضاوت عادلانه کردن نظیر نداشت. اگرچه برایش تولید دردمر می‌کرد. از عادت زشت تملق میرا بود.

تحصیلات حوزوی را تمام کرده بود و تحصیلات دانشگاهی را هم تا دکترا طی کرده بود و تمام خدمات علمی را هم که کرده بود، در همین راستا بود. اما نه حوزه و نه دانشگاه هیچگاه قدر او را نشناختند و این بزرگواری را در نکوداشت نام و یاد پدرم انجمن آثار مفاخر فرهنگی تهران و ارومیه به عهده گرفتند. یکبار در سال ۱۳۷۵ در تهران و هم اینک در ارومیه.

اهل سفر نبود با این حال خود را موظف می‌دانست تا سالی یکبار به زیارت امام الانس و الجان حضرت علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحية والثناء - مشرف شود. بارها می‌گفت من هرچه دارم از لطف آن امام همام است.

به ظواهر دنیوی عجیب بی‌اعتقاد بود و زندگی ساده و درویشانه‌ای داشت. باز استاد به نوشتهٔ استاد محترم دکتر کی‌مش می‌کنم که مرقوم فرموده‌اند: «استاد محدث در تفسیر، فقه، حدیث، ادب و رجال دستی قوی داشت و افزون بر ادب درس، در ادب نفس مانند ورع و تقوا آیتی بود عظیم. در سادگی و صفای روح و بی‌اعتنایی به امور دنیوی گویی فرشته‌ای بود که از عرش به فرش فرود آمده بود.»

نسبت به ادای حقوق دیگران علی‌الخصوص همسایگان توجه خاصی داشت.

هیچگاه کار اجرایی دولتی را نپذیرفت به همین خاطر دنبال پست و مقام و ترفیع گروه و این جور مسائل نگشت و به کسانی که این گونه می‌اندیشیدند، بی‌اعتنا بود. تمام زندگی و لحظهٔ لحظهٔ عمرش معنوی بود.

تا آخر عمر به همان حقوق مختصر دانشگاهی ساخت، اما هرگز اسیر وساوس دنیوی نشد. از به کار بردن عنوان «دکتر» جلوی اسم خود پرهیز

داشت فقط به اصرار یکی دو ناشر پذیرفت تا این عنوان روی جلد کتاب جلوی نامش قرار گیرد.

اهل مقاله نوشتن نبود و در هیچ مجله‌ای - حتی برای جواب دادن به کسانی که کتاب‌هایش را نقد کردند - مطلبی ننوشت.

لقب بخش نبود. بدون جهت به کسی استاد یا علامه یا امثال این تعابیر را نمی‌بخشید و سعی می‌کرد هر عنوانی را در جای خود به کار ببرد.

قدرشناس بود و سپاسگزاری از هر کسی را که در راه تصحیح و چاپ کتاب‌هایش به او کمک می‌کرد فراموش نمی‌نمود.

برای وقت ارزش خاصی قائل بود. هیچگاه او را بیکار ندیدیم. حتی تا آخرین لحظهٔ عمر مشغول خواندن و نوشتن بود. در ماههای آخر حیات که چشمانش آن نیروی سابق را نداشت و گاهی دچار خستگی چشم می‌شد از ما کمک می‌گرفت و در حالی که در اطاق قدم می‌زد مطالب را دیکته می‌کرد و ما می‌نوشتیم. شاید به این طریق می‌خواست ما را علاقمند کند یا راه و رسم تصحیح و مرجع‌شناسی را به ما بیاموزد.

عفت کلام را در حد اعلا داشت. در رفتار اجتماعی یا در نوشته‌هایش حتی زمانی که می‌خواست عقیدهٔ دیگری را هم رد کند در نهایت ادب این کار را می‌کرد.

همیشه به ما تذکر می‌داد که بغیر از زبان فارسی حتماً زبان دیگری را نیز بیاموزید و اگر این زبان دوم، عربی باشد بهتر است چون زبان دینی ما است. به این منظور تابستان‌ها که مدرسه‌ها تعطیل بود، لااقل روزی نیم ساعت به ما عربی می‌آموخت.

به نکته‌ای باید اشاره کنم و آن این که بغیر از لطف الهی و مدد حق و پشتکار خودش، بدون شک این مادرم بود که با ایجاد محیطی آرام به پدرم این مجال را داد تا او بتواند به خلق آثاری بپردازد که یاد و باران به آنها گزندی نخواهد رسانید. بنابراین فداکاری‌های این همسر مهربان نبایستی فراموش شود.

پدرم آن طور که می‌خواست زندگی کرد و از زندگی لذت برد. عاشق سعیداً و مات سعیداً.

سخنم را با شعر معروف استاد سخن سعدی شیرازی به پایان می‌برم که پدرم اکثر مقدمه‌ها پیش را با این شعر ختم می‌کرد:

بماند سالها این نظم و ترتیب

ز ما هر ذره خاک افتاده جانی

غرض نقشی است کز ما باز ماند

که هستی را نمی‌بینم بقایی

مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت

کند در حق این مسکین دعائی